

بی گناہان

بہ کوشش محمد تقی افسان

فهرست مندرجات بخش نخست

عنوان	شماره صفحه
قسمتی از لوح شکر شکن اثر کلک گه‌ریار حضرت بهاء الله	
زینت بخش این کتاب گردیده است	
تقدیم به ارواح پاک مظلومین بیگناه	۲
مآخذ مندرجات بخش نخست	۳
دیباچه	۴
تهمت واهی به آقا غلامعلی خراسانی	۸
بازداشت آقا غلامعلی خراسانی	۹
قتل محمد فخر نزدیک شهر یزد	۱۳
دستاویز برای متهم کردن افراد بیگناه	۱۵
بازداشت نیک آئین و غلامحسین مسلمان	۱۶
شهادت دروغ بر علیه سایر احباء	۱۷
اقدامات جواد جهانشاهی	۱۹
اعزام رضا لطفی بازپرس مرکز به یزد	۲۱
بازداشت شبانه اعضای محفل روحانی یزد	۲۲
جلب میرزا حسن رحمانی نوش آبادی	۲۲
اقدامات شصت روزه بازپرس در یزد	۲۳
بازگشت بازپرس به طهران	۲۵
برکناری جهانشاهی از خدمت قضائی	۲۵

شماره صفحه

عنوان

۲۶	احضار متهمین به طهران
۲۶	درگذشت حسین شیدا در زندان قصر
۲۷	دادرسی سبزی
۲۸	دفاعیات متهمین و وکلای مدافع آنها
۳۲	اعلام ختم دادرسی و صدور حکم
۳۲	صفات پسندیده سلطان نیک آئین
۳۳	ملاقات با نیک آئین در زندان قصر
۳۳	نقض حکم در دیوان عالی کشور
۳۴	مهاجرت نیک آئین به پاکستان
۳۴	شرح حال میرزا محمد حسین مهدوی افغان
۳۸	یادآوری
۳۹	موقعیت ابرقو
۴۰	قساوت بی نظیر
۴۴	مسافرت به شیراز و ابرقو
۴۵	فرزندان سالار نظام
۴۶	همیان های پر از لیره طلا
۴۷	اثر شوم اقدامات رضا لطفی
۴۸	توقیعات مبارک حضرت ولی امرالله به افتخار احبای یزد و هندوستان
۴۹	مآخذ مندرجات بخش دوم

فهرست مندرجات بخش دوم

عنوان	شماره صفحه
اعزام دو نفر مهاجر به ابرقو	۵۰
انگیزه قتل فجع صغری و فرزندانش	۵۱
وقوع قتل	۵۳
روز قبل از واقعه قتل	۵۴
اعلام جرم به ژاندارمری ابرقو	۵۴
بازجویی از برخی از همسایه های مقتولین	۵۵
اختلاف گوئی های جعفر نامزد معصومه دختر صغری	۵۶
آلات قتل	۵۸
بازجویی از علی شوهر رقیه داماد صغری	۵۹
اسفندیار خان سالاری در مظان اتهام	۶۰
بهره برداری صغری از این وساطت	۶۰
گواهی سید صباغ	۶۱
اعلام واقعه قتل به دادسرای یزد	۶۲
حاصل و نتیجه مسافرت بازپرس به اتفاق رئیس ژاندارمری یزد به ابرقو	۶۳
انتشار خبر قتل در جراید	۶۴
مکاشفه و غیبگوئی بازپرس	۶۵
آغاز منحرف کردن مسیر دادرسی	۶۸

عنوان	شماره صفحه
متهم کردن بهائیان به ارتکاب قتل	۶۹
مسافرت اسفندیار خان به ده بید و شیراز	۷۱
چرا بازپرس اصل برائت را نادیده گرفته	۷۳
شاهکار بازپرس	۷۴
سوگند خوردن بازپرس	۷۵
مصالحه قیومی با سالاری	۷۶
اقدامات استوار خاکپور	۷۸
مسافرت هیأت قضائی یزد به ابرقو	۸۰
ضبط دفاتر و اوراق محفل اسفند آباد	۸۱
بازداشت حاجی میزا حسن شمس	۸۳
ورود قضات به حظیره القدس یزد	۸۳
مسافرت فاضل جلیل و بزرگوار عبدالحمید اشراق خاوری به طهران	۸۵
عزل فرماندار یزد	۸۶
بازداشت اعضاء محفل روحانی یزد	۸۷
احضار دکتر کیخسرو راستی از شیراز	۸۹
کوشش های بی دریغ دکتر عزیز الله نویدی	۹۱
سابقه آشنائی من با احمد معاون زاده رئیس دادگاه شهرستان یزد	۹۳
زندان ترسناک یزد	۹۵
اشاره ای به وضع محبوسین	۹۷
تهمت واهی به جلال بینش	۹۸
درگذشت جلال بینش قبل از محاکمه در زندان قصر	۹۹

شماره صفحه	عنوان	شماره صفحه	عنوان
۱۳۱	اعزام محبوسین به طهران	۱۰۲	دکتر پاد به استادی دانشکده حقوق منصوب شد
۱۳۳	ورود به اصفهان	۱۰۳	ترجمه تلگراف تسلیت آمیز مولای مهربان به مناسبت
۱۳۴	ورود به طهران		صعود جلال بینش
۱۳۵	وضع زندان موقت شهربانی طهران	۱۰۳	قرار نهائی بازپرس یزد
۱۳۷	بهداری زندان موقت شهربانی	۱۰۴	مقدمه کیفرخواست دادستان یزد
۱۴۰	ترجمه تلگراف مبارک حضرت ولی امرالله به مناسبت	۱۰۶	چاپ و انتشار کیفرخواست
	گرفتار شدن اعضای محفل روحانی یزد	۱۰۶	حسن نیت مهدیقلی آذری رئیس اداره دارائی یزد
۱۴۱	ترجمه تلگراف هیکل مبارک	۱۰۷	حرکت غیرمنتظره
۱۴۱	رقیمه ایادی امرالله جناب آقای ذکراالله خادم	۱۰۸	زندان کرمان
۱۴۳	قسمتی از یادداشت های ایام تشریف ذبیح الله زنده	۱۱۱	مسافرت عبدالله رازی به کرمان
۱۴۵	ارجاع پرونده از کرمان به طهران	۱۱۲	امتناع فروغ از دادرسی
۱۴۵	قرار رفع نقض	۱۱۴	شکایات متهمین و محفل روحانی ملی به اولیای امور
۱۴۷	اندک توجهی به قرار رفع نقض صادره از دیوان عالی جنائی	۱۱۵	استخراج از نامه نهم دیماه ۱۳۲۹ محفل ملی
۱۴۸	اعزام اسدالله زمانیان به یزد	۱۱۹	استخراج از مرقومه مورخه ۲۱ دیماه ۱۳۲۹
۱۵۰	ورود زمانیان به ابرقو و حضور خاکپور	۱۲۱	سوم استخراج از مرقومه مورخه ۵ بهمن ماه ۱۳۲۹
۱۵۰	تحقیقات زمانیان از خاکپور	۱۲۵	نشر اکاذیب برای تحریک احساسات مذهبی مردم
۱۵۱	اخذ اقرار خلاف واقع با خدعه	۱۲۶	سابقه دوستی دکتر حبیب مؤید با سپهبد حاجی علی رزم آرا
۱۵۳	هیچ مجرمی نمی تواند تمام آثار جرم را محو نماید	۱۲۷ و ۱۲۸	بخشنامه محفل ملی ایران برای تلاوت دعا فیما بین صفحات
۱۵۴	چند برخورد اتفاقی قبل از جلسه دادرسی	۱۲۸	نگرانی عبدالله رازی
۱۵۶	دادرسی علنی	۱۲۹	واقعه ناگوار
۱۶۰	بیان ادعا از طرف دادیار استان مرکز	۱۳۰	قسمتی از خاطرات دکتر کیخسرو راستی

شماره صفحه	عنوان	شماره صفحه	عنوان
۲۰۹	اعدام محمد شیروانی	۱۶۱	تمهید مقدمات برای محکوم کردن متهمین بیگناه
۲۱۰	خاطرات اسفندیار مجذوب	۱۶۲	فقدان امنیت در دادگاه
۲۱۳	خاطرات حبیب الله رافتی	۱۶۳	اعلامیه
۲۱۴	درگذشت حاجی میرزا حسن شمسی و تلگراف تسلیت آمیز حضرت ولی امرالله	۱۶۴	اعلامیه ها
۲۱۵	گزارش ملاقات دکتر محمد مصدق نخست وزیر ایران	۱۶۵	بیانات وکلای شاکیه خصوصی
۲۱۹	نامه محفل روحانی ملی بهائیان آمریکا به نخست وزیر	۱۶۸	دفاعیات وکلای متهمین
۲۲۸	نامه محفل روحانی ملی ایران و تلگراف حضرت ولی امرالله	۱۶۸	وکیل دوم عبدالله رازی
۲۳۰	نامه محفل روحانی ملی آمریکا به محفل ملی ایران	۱۷۳	مدافعات کاظم کاظم زاده سومین وکیل مدافع
۲۳۱	نامه محفل روحانی ملی آمریکا به کاردار سفارت ایران	۱۷۴	عباس نراقی چهارمین وکیل مدافع
۲۳۴	نامه محفل روحانی ملی آمریکا به نخست وزیر ایران	۱۷۵	مدافعات دکتر عزیزالله نویدی
۲۳۷	برخورد تصادفی با استوار خاکپور	۱۷۸	قبول وکالت از سه نفر اسفندآبادی و مطالعه پرونده
۲۳۸	اعتراف سید محمد قیومی بر بیگناهی محمد شیروانی	۱۷۹	ملاقات و تحقیق از سه نفر اسفندآبادی
۲۳۹	ملاقات تصادفی با جواد صادقی بازپرس یزد در لندن	۱۸۰	دفاع از سه نفر اسفندآبادی
۲۴۰	مآخذ ضماضم بخش دوم	۱۸۳	مدافعات متهمین
۲۴۱	شهادت دکتر سلیمان برجیس	۱۸۸	کسب اطلاع قبل از اعلام رأی
۲۴۵	شهادت غلامرضا اخضری و فرزند جوانش در نصرآباد یزد	۱۸۹	اعلام ختم دادرسی و صدور رأی
۲۵۱	اذیت، آزار و غارت اموال بهائیان در شهر یزد و روستاها	۱۹۱	خلاصه رأی دادگاه
۲۵۳	زندنگی نامه بهرام روحانی	۱۹۵	فرجامخواهی وکلای متهمین
۲۵۴	شهادت بهرام روحانی در تفت	۱۹۵	اعتراض به وضع دادرسی
۲۵۶	سخنرانی حجت الاسلام محمد تقی فلسفی در رادیو	۱۹۷	مضمون لوایح فرجامخواهی کاظم زاده، رازی و نصیری
		۲۰۶	ابرام حکم محکومین به زندان

۲۵۷	موضوع مذاکرات محرمانه
۲۵۸	اعلامیه دولت
۲۵۸	تخریب گنبد حظیره القدس طهران
۲۶۰	عواقب سخنرانی فلسفی و خراب کردن گنبد حظیره القدس
۲۶۲	شهادت هفت نفر بهائی در هرمزک
۲۶۳	اسامی هفت نفر شهدای هرمزک
۲۶۴	شکایت به دبیر کل سازمان ملل متحد
۲۶۵	مرگ مشکوک حسن رضائی
۲۶۶	شرح حال میرزا محمد علی افغان علیه رضوان الله و بهائیه
۲۷۲	سه توفیق از بیت العدل اعظم الهی
۲۷۳	امتنان و اعتذار

عکس‌الاعلی

شکر شکن شوند همه طوطیان هندی

زین قند پارسی که به نیکالیه

مکتوب آبخناب بر مکن فدا و اصل و بر مخزن تسلیم و رضا وارد و آنچه
 مسطور شد منظور گشت هر چه مذکور آید صحیح و درست، لکن مجسمان کوی
 محبوب و محرمان حسیم مقصود از بلا پروا ندارند و از قضا احترام بخوبی
 از بحر تسلیم هرز و قند و از نهر تسنیم مشروب. رضای دست ابد و جهان
 ندهند و قضای محبوب اینضای لامکان تبدیل نمایند.
 زهر بلیات را چون آب حیات بنوشند و ستم کشنده را چون شهد
 روح بخشند، لاجرم بیاشامند. در صحراهای بی آب مملکت

بیاد دست مواجند و در بادیه های متلف بجانشانی چالاک.
دست از جان برداشته اند و غم جانان نموده اند. چشم از عالم
بر بسته اند و بجمال دست گشوده اند. جز محبوب مقصودی ندارند و جز صبا
کمالی نجویند به پر توکل پرداز نمایند و سبحان تو سلطیران کنند زدن
شمیره خوزیر از حریر کشتی محبوب است و قیر تیز از شیرام مقبول
زنده دل باید در این ره صندل تا کند در هر نفس صبحان نشا
دست قاتل را باید بوسید و قص کنان آهنک کوی دست نمود
چه نیکوست این ساعت چه طبع است این وقت که روح معنوی جانانی
دارد و هیکل دماغم معارج فنا نموده. گردن بر او ختم و تنغ بید ریغ را
تمام اشتیاق مشتاقیم سینه را سپر نمودیم تیر قهار ایجان تجا حیم ز نام نایم
و از هر چه غیر دست در کنار. فرار اختیار کنیم و بدفع اختیار نپردازیم. بدعا
بلار اطالیم تا در هواهای قدس روح پرواز کنیم و در سایه های شجر انس

آشمان سازیم و بنهشتی مقامات حب منتهی گردیم. از خرهای خموش و صبا
بنویسیم البته این دولت بی زوال از دست ندهیم این نعمت بمیل
از کف نگذاریم و اگر در تراب مستور شویم از حبیب رحمت رب الارباب سیریم
این اصحاب بلافاکتند و این سفر را قدم طی نمایند این وجه پرده حجب
بلی این معلوم است که با انجمه دشمن دخل و خارج که علم اختلاف
برافراخته اند و بجمال جد در دفع این فقر اگر بسته اند البته بقانون عقل
باید احترام نمود و از این ارض بلکه از روی زمین فرار اختیار کرد و لکن -
بعنایت الهی تپاید غیب ناستناهی چون شمس مشرقیم و چون قمر لایح بر نمند
سکون ساکنیم و بر بساط صبر جالس. ماهی معنوی از خرابی کشتی چه پرواز
و روح قدسی از تبااهی تن ظاهری چه اندیشه نماید؟ بل تن، این را
زندان است و کشتی، آن را سخن، نغمه نبل را بلبس و اندوختن
آشنایان آشنایان است.

این کتاب مشتمل بر دو بخش است

بخش نخست وقایع تاریخی قبل از
سوم شهریور ماه ۱۳۲۰ شمسی

بخش دوم رویدادهای تاریخی بعد از
شهریور ماه ۱۳۲۰ شمسی

حق تجدید چاپ و اقتباس محفوظ است

تقدیم

به

ارواح پاک و تابناک بیگناہانی کہ
مورد جور و ستم قرار گرفته و در این
کتاب از آنها یاد شده است

مآخذ مندرجات بخش نخست

- ۱- توقیعات مبارک حضرت شوقی افندی ربانی وئی امر دیانت بهائی به افتخار اجبای یزد و هندوستان
- ۲- خاطرات اسفندیار مجذوب
- ۳- خاطرات دکتر سهراب فریدانی تاریخ ۱۰ ماه می ۱۹۹۵ میلادی
- ۴- کتاب مصابیح هدایت تألیف عزیزالله سلیمانی از صفحات ۱۰۲ تا ۱۰۳ جلد دوم و صفحات ۲۱۸ تا ۲۲۱ جلد چهارم
- ۵- کتاب خاطرات حاج محمد طاهر مالمیری از صفحه ۲۱۳ تا ۲۱۸
- لجنه نشر آثار امری لانگهاین آلمان تاریخ چاپ ۱۴۹ تاریخ بدیع مطابق با ۱۹۹۰ میلادی
- ۶- یادداشتهای احمد نصیری از آیام قضاوت در سالهای ۱۳۱۲ تا ۱۳۲۰ شمسی مستخرجه از پرونده ها و رساله کیفر بیگناهان تألیف نعیم وحیدی

دیباچه

به شهادت تاریخ در تمام نقاط ایران بخصوص در شهرستان یزد مردم متعصبی که معنی و مفهوم آیات شریفه "لا اکراه فی الدین قد تبیین الرشد من الغی فمن یکفر بالطاغوت و یومن باللّه فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها و اللّه سمیع علیم (۱) لکم دینکم ولی دین (۲) انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق (۳)" را نفهمیده یا نادیده گرفته اند پیوسته افرادی را که با تحرّی حقیقت و طیب خاطر به دیانت بهائی ایمان آورده اند مورد تعرّض، تهاجم، اذیت، آزار، قتل و غارت قرار داده حتی به کودکان شیرخوار آنها هم رحم نکرده اند.

پس از استقرار امنیت و وضع قوانین در زمان سلطنت رضا شاه پهلوی دشمنان و قضات متعصب و مأمورین ناصالح شیوه تعدی و ستمگری را تغییر داده با توسّل به حربه قانون از طریق شهادت دروغ، وارد آوردن بهتان و افتراات واهی به پرونده سازی پرداخته یا با انحراف مسیر دادرسی بهائیان بیگناه را گرفتار نموده یا به دادخواهی آنها رسیدگی و توجّه ننموده در بعضی از موارد هم متجاوزین به حقوق آنها را از مجازات معاف و تبرئه کرده اند.

مطالبی را که خوانندگان گرامی در این کتاب مطالعه خواهند فرمود داستان، گزافه گوئی و مبالغه نیست بلکه ماجراهای واقعی و سرگذشت اسف انگیز بیگناهیانی است که قربانی سوء نیت و غرض ورزی قضات متعصب و بی انصاف شده در مظان اتهام ناروا واقع گشته سالها رنج و محنت زندان را کشیده و کسب و کارشان را از دست داده اند. در آخر کار بعضی از آن متهمین بی تقصیر از بزه انتسابی برائت حاصل کرده اند اما میرا شناختن آنها چون نوشداروی بعد از مرگ دردی را درمان

نکرده زیرا مصائب و محرومیت‌های فراوان جبران پذیر نبوده و زندگانی از دست رفته آنها باز یافتنی نبوده است.

اگر بخواهیم تمام خاطرات را بنویسیم به قول معروف مثنوی هفتاد من کاغذ شود لذا فقط به تشریح چند مورد اکتفا می‌کنیم تا اندکی از بی عدالتی‌های بسیار را به رشته تحریر در آوریم و بیش از این موجبات ملالت خاطر و تأثر قلوب پاک خوانندگان با وجدان منصف را فراهم نسازیم.

۱- تهمتهای بی دلیل و غرض آلود به آقا غلامعلی خراسانی تاجر معتبر و خوشنام یزد که موجب گرفتاری ایشان گردیده و پس از تحمل تحقیر و ناملایمات زیاد در دادرسی منصفانه بیگناهی معظم له به اثبات رسیده و برائت حاصل کرده است.

۲- در شب ششم خرداد ماه ۱۳۱۶ شمسی محمد فخار مستاجر کوره آجرپزی واقع در حومه یزد در حین زد و خورد با دو نفر مالکین کوره و دو نفر خشت مال به قتل رسیده ضاربین جسد مقتول را در آتش کوره انداخته فرار کرده اند تصادفاً دو نفر پاسبان سر رسیده ضاربین را شناسائی و به شهربانی جلب کرده اند بازپرس دادسرای یزد اول قرار تعقیب و بازداشت آنها را صادر کرده ولی در اثر تعصب مذهبی مسیر رسیدگی را تغییر داده ضاربین را آزاد و رئیس محفل روحانی یزد و یک نفر مسلمان را متهم و بازداشت کرده است. بازپرس دیگری از طهران به یزد رفته عادلانه قضاوت کرده ضاربین را بازداشت و به طهران فرستاده و رئیس محفل را آزاد نموده ولی دومین بازپرس اعزامی از طهران قرار منع تعقیب ضاربین را صادر و اعضای محفل روحانی یزد و عدّه ای دیگر از بهائیان را متهم و شبانه بازداشت کرده و سالها به زندان انداخته است. سرانجام تمام متهمین بهائی در دادگاه های عالی جنائی طهران و اصفهان برائت حاصل کرده اند.

۳- در اثر کینه توزی یکی از خوانین متمول و متغذ ابرقو مادری بدبخت و بی نوا با پنج فرزند صغیرش شبانه در مزرعه رباط ابرقو به قتل رسیده اند مأمورین استفاده جوی ژاندارمری و قضات متعصب دادگستری یزد سه نفر متهمین و محرک قتل را از تعقیب فرار داده چند نفر مسلمان را در ابرقو و چهار نفر بهائی بیگناه را در اسفندآباد متهم کرده به زندان انداخته اند و دامنه اتهام را به یزد کشیده اعضای محفل روحانی را هم به اتهام معاونت در قتل گرفتار کرده اند دادگاه عالی جنائی طهران حکم ظالمانه ای صادر کرده که در تاریخ قضائی کم نظیر بوده است.

پس از صدور آن حکم ظالمانه دو نفر از وکلای متهمین کاظم کاظم زاده و عبدالله رازی با قلم توانای خود رساله ای بنام (حقیقی چند درباره قتل فجیع در ابرقو) مرقوم داشته که حاوی ایرادات و اعتراضات مستند و مدلل به رأی دادگاه جنائی است و به ضمیمه لایحه فرجام خواهی به دیوان عالی کشور تقدیم داشته اند. صحت ادعای وکلا را فاضل کاشانی مستشار شریف و شجاع دیوان عالی کشور در رأی خود تصریح فرموده است.

۴- شهادت غلامرضا اختری و فرزند جوانش در نصرآباد یزد

۵- اذیت و آزار بهائیان در یزد و روستاها و غارت اموال آنها

۶- شهادت بهرام روحانی در تفت

۷- شهادت دکتر سلیمان برجیس در کاشان

۸- اشغال نظامی و خراب کردن گنبد حظیرة القدس طهران

۹- شهادت ۷ نفر در هرمزک یزد

۱۰- مرگ مشکوک حسن رضائی

بخش نخست

تهمت واهی به آقا غلامعلی خراسانی تاجر معتبر و خوشنام یزد

بدستور رضا شاه پهلوی سلطان وقت برای رسیدگی و نظارت بر واردات کالاها به کشور مؤسسه ای بنام شرکت مرکزی بریاست علی و کیلی در طهران تأسیس می شود در آن موقع قسمت عمده واردات چای از هندوستان در اختیار ارباب مهدی یزدی بوده است چون در موقع ترخیص چای از گمرگ زاهدان اعمال خلاف قانون انجام می گیرد بدستور رضا شاه ارباب مهدی را بازداشت می کنند و دستور می دهند وزارت دادگستری در سراسر ایران دفاتر نمایندگی های فروش چای را بازرسی نمایند.

احمد معاون زاده مستنطق دادسرای شهرستان یزد در اجرای دستور فوق از اطاق تجارت یزد درباره محمد گلشن عامل عمده فروش چای در یزد نظرخواهی می کند. خراسانی رئیس اطاق تجارت یزد که سالیان متمادی بتجارت اشتغال داشته و به امور گمرگی آشنا بوده برای اطمینان خاطر از گلشن تحقیق می نماید و یقین حاصل می کند که گلشن از ترخیص چای از گمرگ زاهدان بکلی بی اطلاع و بی تقصیر است وقتی معاون زاده به خراسانی می گوید شما باید علیه گلشن رأی بدهید خراسانی پاسخ می دهد جناب مستنطق اگر شما از هر بازرگانی سنوال کنید جواب خواهد داد که عامل فروش با گمرگ سر و کاری ندارد کالائی برایش می فرستند او هم کالا را بین نمایندگان جزء توزیع می کند و حق العمل می گیرد اگر شما می خواهید گلشن را تحت تعقیب قرار دهید بهتر بود بجای مراجعه به اطاق تجارت یک نفر حسابدار را بفرستید تا بمیل و دلخواه شما نظر بدهد بنده عمری است با صداقت و خوشنامی بتجارت اشتغال دارم نمیتوانم برخلاف حقیقت وجدانم را زیر پا بگذارم و تاجر

با توجه به بی عدالتی های فوق الذکر بهترین نامی که برای این کتاب برگزیده ایم "بیگناهان" است بامید آنکه مورد پسند خوانندگان عزیز قرار گیرد و چنانچه نواقصی به نظرشان رسید با دیدگان خطاپوش خود اغماض فرمائید.

از صمیم قلب از خداوند توانای مهربان مسئلت می نمائیم تمام افراد بشر را از اعمال ظلم و ستم و اعمال خلاف اخلاق باز دارد و به آنها توفیق خدمت به خلق عنایت فرماید چنانچه سعدی شاعر بلند آوازه هم در این شعر آموزنده فرموده است
عبادت به جز خدمت خلق نیست
به تسبیح و سجاده و دلق نیست

۱- ترجمه آیه ۲۵۶ سوره بقره: در دین اجبار نیست راه هدایت و ضلالت بر همه کس روشن گردید پس هر کس از راه کفر و سرکشی برگردد و به راه ایمان و پرستش خدا گراید بدرستی که به رشته محکم و استواری چنگ زده که هرگز نخواهد گسست خداوند بر گفتار و کردار خلق شنوا و داناست.

۲- آیه ۶ سوره الکافرون: دین شما برای خودتان و دین من برای خودم

۳- حدیث نبوی: من به پیغمبری مبعوث شده ام تا مراحل اخلاق پسندیده آدمی را به حد کمال برسانم.

درستکار بیگناهی را مقصر معرفی کنم. معاون زاده که در فکر کسب شهرت و جلب رضایت خاطر اولیای وزارت دادگستری بوده از صراحت لهجه و عدم اطاعت خراسانی عصبانی می شود و پرونده ای بی اساس و بدون دلیل و مدرک بر علیه او ساخته قرار تعقیبش را صادر می نماید. پس از چندی دکتر طاهری نماینده مجلس شورای ملی که بر بیگناهی خراسانی واقف می شود توصیه می نماید که دور از حب و بغض به پرونده رسیدگی کنند در نتیجه خراسانی از اتهام بی اساس برائت حاصل می کند.

بازداشت آقا غلامعلی خراسانی به اتهام معاونت در قتل

در سال ۱۳۱۲ شمسی که هنوز معاون زاده مستنطق دادسرای یزد بوده و کینه خراسانی را در دل داشته پیوسته در انتظار فرصت مناسبی بوده تا بهانه ای پیدا کند و ایشان را بزحمت بیاندازد در آن ایام خراسانی و دانش هر دو در یزد بتجارت اشتغال داشتند و املاک مزروعی وسیعی را هم در هرات از توابع یزد مالک بودند. مباشر املاک دانش موسوم به حاج زینل مردی هتاک، ماجراجو، متجاوز بحقوق زارعین و مورد تنفر و انزجار مردم بوده است.

بر عکس مباشر خراسانی بنام محمد قویدل، انسانی مؤدب، خوشرفتار و مورد احترام اهل محل بوده ولی پس از چندی از شغل خود استعفا داده به یزد مراجعت می کند. خراسانی به درویش علی لاری پور که پيله وری معتبر و درستکار بوده و با هم رابطه تجارتي داشتند نامه ای می نویسد و از او خواهش می کند امور املاکش را رسیدگی نماید.

در آنوقت رئیس پاسگاه ژاندارمری هرات گروهبان زین العابدین مصلح بوده چون با مردم و زارعین خوشرفتاری می کرده موجبات رضایت خاطر خراسانی را فراهم می نموده گاهی انعامی دریافت می کرده پس از چندی مصلح را به ژاندارمری شیراز منتقل می کنند مصلح که نمی خواسته از خانواده اش دور باشد استعفا داده به یزد می رود از خراسانی تقاضا می کند مباشرت املاک خود را به او واگذار کند.

خراسانی اظهار می دارد من بتازگی درویش علی را به سرپرستی املاک هرات برگزیده ام نمی خواهم بدون جهت او را بر کنار کنم مبلغی به مصلح می پردازد و نامه ای به لاری پور می نویسد که ده تومان به مصلح بپردازد. مصلح در هرات کاری پیدا کرده مشغول می شود. در آن ایام حقوق یک نفر ژاندارم ۱۰ تومان بوده است.

دیری نمی گذرد که دانش همراه منشی خود به هرات می رود تا به حساب های حاج زینل رسیدگی و به املاکش سرکشی کند به محض ورود به هرات عده ای از بدرفتاری حاج زینل شکایت می کنند. گفتگوی حاج زینل و دانش به مشاجره لفظی منحصر می شود بنحویکه حاج زینل در انظار مردم به دانش فحاشی و بی احترامی و توهین می کند. چون محل مناسب دیگری نبوده هر سه نفر شب را در یک اطاق می خوابند دوباره منازعه شروع می شود بعدی حاج زینل حرفهای زشت و رکیک نثار دانش می کند که او سخت عصبانی و خشمگین گشته ناگهان برخاسته تفنگ را بر می دارد و حاج زینل را در رختخواب می کشد. روز بعد برای نجات خود از تعقیب مبلغ هنگفتی به رئیس پاسگاه ژاندارمری هرات می پردازد و ادعا می کند که مصلح بدستور اربابش خراسانی که با حاج زینل خصومت داشته از روی پشت بام آمده حاج زینل را بقتل رسانیده نامه ای که خراسانی به لاری پور نوشته بوده می گیرند دستاویز اتهام قرار می دهند و ضمیمه پرونده کرده مصلح را بازداشت و با پرونده سراپا دروغ تحت الحفظ بزدان یزد تحویل می دهند.

معاون زاده بازپرس یزد فرصت را مغتنم شمرده با جلب موافقت ضیاء ابراهیمی دادستان و اطلاع رئیس جدید دادگستری یزد عصر پنجشنبه خراسانی را برای بازجویی به داسرا احضار می کند و سنوال می کند شما چه رابطه ای با حاج زینل داشتید جواب می دهد من سر و کاری با او نداشتم همینقدر می دانم که وی شخص بدرفتاری بوده و مردم از او ناراضی بودند بازپرس حواله مبلغ ده تومان را در وجه مصلح دستاویز قرار می دهد عمداً بازجویی را ادامه داده قرار تعقیب و بازداشت خراسانی را صادر می کند. پس از چند روز تجار و معاریف شهر از حقیقت قضیه مطلع شده و یقین حاصل می کنند خراسانی بیگناه و اتهام واهی و بی اساس است به رئیس دادگستری یزد مراجعه و اعتراض می کنند بازپرس قرار توقیف را به قرار کفالت تبدیل می کند و ایشان را از زندان آزاد می نماید.

احمد نصیری می نویسد:

بنده در سال ۱۳۱۳ شمسی بشرح زیر به بازپرسی داسرای یزد منصوب گشته عازم مسافرت به یزد شدم برای کسب اجازه و خداحافظی نزد دکتر احمد متین دفتری معاون وزارت دادگستری رفتم ایشان در ضمن سفارشات و دستور اقدامات از جمله مطالبشان مربوط به یک پرونده قتل بود که گفت از قرار معلوم در حوزه قضائی یزد سال قبل قتلی اتفاق افتاده که بقرار اطلاع واصله متهمین اصلی را رها کرده اند و افراد بیگناهی گرفتار و تحت تعقیب می باشند شما این پرونده را که در اداره بازرسی قضائی مرکز است مطالعه کنید و جریان را بمن گزارش دهید و در یزد مانند یک پرونده جدید برای کشف حقیقت اقدام نمائید.

چون به اداره بازرسی قضائی مراجعه کردم معلوم شد که پرونده در مرکز نیست و به یزد اعاده شده است. مراتب را به آقای دکتر گزارش دادم و چون بقرار اظهار ایشان پرونده مربوط به سابق بود و برگرداندن مسیر تحقیقات در پرونده جنائی بعد از این

مدت کار دشوار بنظر می رسید لذا برای احتیاط سنوال کردم که جنالعالی به گوینده و گزارشگر این مطلب که متهمین اصلی آزاد و بیگناهان گرفتارند اعتماد دارید؟ دکتر متین دفتری در جواب فرمود اظهارات من مبتنی بر گزارش و اظهار نظر دکتر طاهری نماینده یزد در پارلمان می باشد و من به اظهارات او اطمینان دارم اما شما مطابق حق و واقع عمل کنید.

بعداً موقعی که دکتر طاهری در تعطیلات تابستانی مجلس شورای ملی به یزد آمد بنده را ملاقات کرد و جریان را شرح داد که متهم اصلی معلوم و مشخص است و بدون جهت غلامعلی خراسانی را متهم به تحریک نوکرش برای ارتکاب قتل نموده اند که نوکر زندانی و شخص خراسانی با قید کفیل آزاد است. روزیکه دکتر طاهری عازم مراجعت بطهران بود و تلفنی از من خداحافظی نمود من بایشان تذکر دادم که پرونده قتل مربوط به اتهام خراسانی هنوز از مرکز برنگشته و بطوریکه خودتان هم اطلاع دارید قبل از ورود من به یزد قتلی اتفاق افتاده که مأمورین آگاهی شهریبانی در مظان اتهام معاونت در آن جرم می باشند و به عوض جلوگیری از تبانی و کمک به کشف حقیقت اقدامات منفی می نمایند لذا داسرای یزد از وزارت دادگستری تقاضا کرده رسیدگی به این پرونده را به مرکز ارجاع نمایند. به نظر بنده بهتر است پرونده خراسانی هم در مرکز مورد رسیدگی قرار گیرد تا دور از تبانی و اعمال نفوذ باشد. پس از اندک زمانی وزارت دادگستری دستور داد هر دو پرونده در مرکز رسیدگی شود و معینی بازپرس طهران را برای تکمیل تحقیقات هر دو پرونده به یزد اعزام نمود در ضمن تحقیقات بیغرضانه معینی حقیقت را کشف نموده دانش متهم اصلی را بازداشت کرد و قرار منع تعقیب آقا غلامعلی خراسانی و زین العابدین مصلح را صادر نمود و زین العابدین بیگناه بعد از مدتها از زندان آزاد گردید. چند روز بعد معینی نامه ای که با پست شهری و بدون امضاء بنام او رسیده بود بمن ارائه داد وقتی که خواندم معلوم شد نویسنده به بازپرس اعزامی از مرکز نوشته است که شما

بخوبی از بازپرس بهائسی یزد تبعیت کرده و حرفش را پذیرفته متهم را آزاد و بیگناهی را حبس کرده اید معینی از من پرسید نویسنده این نامه را حدس می زنید که چه شخصی است؟ جواب دادم یقین ندارم ولی احتمال می دهم فلان وکیل دادگستری باشد. معینی نظر مرا تأیید کرد و اقدامات خود را تعقیب نمود و رفع شر بزرگی از من شد.

قتل محمد فخر نزدیک شهر یزد

اسفندیار مجذوب می نویسد:

در شب ششم خرداد ماه ۱۳۱۶ شمسی در سر کوره آجرپزی معروف به باغ شیخ نزدیک خرمشاه حومه یزد میان حاج حسین و رجب خرمشاهی مالکین کوره مزبور با محمد فخر مستأجر کوره بعلت بدهکاری محمد فخر به مالکین کوره مشاجره لفظی شدیدی در می گیرد که دو برادر خشتمال کوره هم بنام محمد و علی در مجادله شرکت جسته که به منازعه منجر شده در حین زد و خورد محمد فخر کشته می شود قاتلین برای اخفاء جریان قتل و امحاء آثار جنایت هولناک خود تبانی کرده درب باغ کوره را از داخل می بندند و جسد مقتول را در میان هیزم و بوته های موجود در کوره گذاشته بوته ها را آتش میزنند حاج حسین و رجب از دیوار کوره بالا رفته خود را به خرمشاه رسانیده روی پشت بام می خوابند دو برادر خشتمال هم از محل واقعه دور می شوند. تصادفاً پس از چند لحظه شعله های آتش که به آسمان زبان می کشیده از راه دور نظر دو پاسبان گشت را جلب می کند. با عجله بسوی حریق می شتابند بوی گوشت سوخته بمشامشان می رسد چون درب کوره بسته بوده از دیوار بالا می روند جسد نیم سوخته ای را در میان شعله های آتش مشاهده می کنند با کوشش فراوان آنرا از وسط آتش بیرون می کشند در اطراف کوره به

تحقیق و جستجو می پردازند دو نفر را در باغی پیدا می کنند نام و شغل آنها را سؤال می کنند معلوم می شود آن دو برادر علی و محمد خشتمال های همان کوره هستند. پاسبانها می پرسند علت حریق چه بوده، مقتول کیست، صاحب کوره کجاست؟ دو برادر خشتمال از ذکر علت و نام مقتول خودداری کرده فقط اظهار می دارند حاج حسین و رجب دو برادر خرمشاهی مالکین کوره و ساکن خرمشاه هستند. از قیافه مضطرب و جوابهای نادرست محمد و علی پاسبانها مشکوک می شوند و خشتمالها را جلب کرده بدرب خانه مالکین کوره به خرمشاه می روند دق الباب می کنند حاج حسین و رجب جوابی نمی دهند پس از اخطار جدی پاسبانها از پشت بام پائین آمده درب را می گشایند پاسبانها سؤال می کنند علت حریق چه بوده، چرا یکنفر در وسط آتش می سوخته حاج حسین و رجب بکلی منکر هر گونه اطلاعی می شوند اما حالت وحشت زده و جوابهای ضد و نقیض آنها موجب سوء ظن پاسبانها شده هر چهار نفر را به شهربانی برده بازداشت می کنند. خبر مفقود شدن محمد فخر به شهربانی می رسد حدس می زنند شاید جسدی که می سوخته محمد فخر بوده است ولی با تمام کوششی که مأمورین شهربانی برای کشف جرم معمول داشته اند آن چهار نفر متهم هیچکدام صراحتاً به ارتکاب جرم اقرار نمی کنند ولی شهربانی آنها را مجرم شناخته پرونده را به دادسرا می فرستند قاضی زاهدی بازپرس قرار تعقیب و بازداشت متهمین را صادر می کند.

دست‌آویز برای متهم کردن افراد بیگناه

لازم است عواملی که قبل از واقعه قتل محمد کوره پز در یزد بوجود آمده و بر جریان بازپرسی و کشف جرم تأثیر بسزائی گذاشته و بهانه ای بدست بازپرس متعصب مفرض داده تا با پرونده سازی مسیر دادرسی را منحرف کرده متهمین واقعی را آزاد و افراد بیگناهی را بدون دلیل و اماره قانونی در مظان اتهام قرار دهد به شرح زیر خاطر نشان نمائیم:

۱- نظارت بر ساختمان حمام

هنگامی که بهائیان در بعضی از محلات شهر یزد به حمام عمومی می رفتند آنها را مورد تحقیر و توهین قرار می دادند برای رفع این مشکل اعضای محفل روحانی یزد تصمیم می گیرند با فروش سهام به ارباب حمامی مدرن با دوش و نمره خصوصی مطابق با اصول بهداشت بنام حمام شرکت بنا نمایند. سلطان نیک آئین رئیس محفل روحانی که شخصی ممتاز و سرشناس بوده بیش از دیگران برای تهیه و خرید مصالح ساختمانی و نظارت بر بنای حمام سعی و کوشش بیدریغ مبذول می داشت و آجرهای ساختمان حمام را از محمد فخار خریداری می کرد و محمد هم هیزم و بوتله برای سوخت کوره آجر پزی را از محمد هدشیان مباشر نیک آئین در لرد فهادان می خرید از این معاملات مبالغی به نیک آئین بدهکار شده و خانه خود را بابت وثیقه نزد او گرو می گذارد. حمام مزبور در کنار خیابان واقع و برای آن دوران مدرن و تمیز بود حتی بعضی از رؤسای ادارات دولتی و پزشکان به آن حمام می رفتند بنای حمام مورد رشک و حسد متعصبین و دشمنان امرالله قرار گرفته مترصد فرصت مناسبی بودند تا صدمه ای به نیک آئین و لطمه ای به حیثیت جامعه بهائی بزنند.

۲- شکایت به شهربانی و تقاضای رفع مزاحمت

عده ای از بهائیان ساکن یکی از محلات یزد از مزاحمت و رفت و آمد مردمان متفرقه به خانه نصرت خانم نامی با نیک آئین مشورت می نمایند او شاکیان را راهنمایی می کند تا به شهربانی و دادگستری شکایت کنند. شاکیان به شهربانی شکایت می کنند که کثرت رفت و آمد افراد ناباب به خانه مشارالیه موجب سر و صدا و مزاحمت به ما و سایر ساکنین می شود شهربانی پس از تکمیل تحقیقات پرونده را به دادسرا می فرستند و به قاضی زاهدی بازپرس ارجاع می شود وقتی که بازرس در موقع بازجویی دیانت شاکیان را سؤال می کند آنها مطابق واقع خود را بهائی معرفی می کنند بازپرس متعصب متغیر شده به آنها اهانت و بدگویی می کند. پس از چندی هیئت بازرسی از مرکز به یزد وارد می شود شاکیان که مورد اهانت بازپرس قرار گرفته بودند در مقام شکایت بر می آیند. این شکایت برای بازپرس گران تمام شده بغض و عداوتی که به بهائیان داشته صد چندان می شود و مترصد انتقامجویی بوده و در عین حال فهمیده بوده که راهنمای شاکیان سلطان نیک آئین بوده است.

بازداشت نیک آئین و غلامحسین مسلمان

دشمنان متعصب که هر گونه صدمه و تهمت و افتراء ناروا و شهادت دروغ را علیه بهائیان جائز و ثواب می دانستند و از بدهکاری محمد فخار به نیک آئین اطلاع داشتند ب فکر متهم کردن او می افتند عده ای را تحریک و تشویق می نمایند تا با ارسال نامه های بی امضاء یا امضاء مستعار به دادگستری اعلام کنند که نیک آئین مرتکب قتل محمد فخار است. نقشه دیگری هم طرح می کنند که به چهار نفر

زندانی یاد می دهند نامه ای به دادستان بنویسند تا آنها را برای دادن اطلاعات جدید احضار کنند وقتی نزد دادستان می روند اظهار می دارند در شب قتل ما با چشم خود چهار نفر را مشاهده کردیم که در اطراف محل قتل عبور می کردند چون هوا تاریک بود فقط دو نفر از آنها نیک آئین و غلامحسین حمال را شناختیم و دو نفر دیگر را نشناختیم. بازپرس که کینه دیرینه ای با نیک آئین داشته او و غلامحسین را احضار و پس از مختصر بازجویی بازداشت می کند و متهمین اصلی را آزاد می نماید.

نیک آئین منکر صحت شهادت چهار نفر متهمین می گردد اظهار می دارد در آن شب در محله فهادان در منزل یکی از احباب لجنه تبلیغ تشکیل گردیده بود. حاج محمد طاهر مالگیری، حسین شیدا، حسینعلی نیرو و میرزا حسن نوش آبادی و خرمن خانم همشیره مجنوب و مهدی اشتری حضور داشتند. بازپرس تمام اعضای لجنه تبلیغ را احضار و بازجویی می کند و ثابت می شود که نیک آئین در محله فهادان بوده که چندین کیلومتر با کوره آجرپزی باغ شیخ فاصله داشته ولی بازپرس به حرف حساب گوش نداده است.

شهادت دروغ بر علیه سایر احباء

متهم کردن و بزدان انداختن نیک آئین آتش حقد و حسارت دشمنان او را اطفاف نکرده به فکر گرفتار کردن عده دیگری از احبا سرشناس می افتند. غلام برادر محمد مقتول را تطمیع و تشویق می کنند تا بعنوان شاکی خصوصی به هو و جنجال به تظلم بپردازد و نامه ای به بازپرس بنویسد که چون برادرش به بهائیان دشنام می داده در جلسه محفل روحانی پس از مشورت و اتخاذ تصمیم حاج محمد طاهر حکم قتل را

داده روز بعد نیک آئین، حسینعلی نیرو، حسن نوش آبادی و غلامحسین حمال مسلمان غروب به منزل اسفندیار مجنوب رفته شب در آنجا خوابیده اذان صبح از خانه مجنوب بیرون رفته محمد را کشته و سوزانیده اند در حالی که پاسبانها نیمه شب چند ساعت قبل از اذان صبح حریق را دیده و گزارش داده بودند.

دشمنان کینه توز سه نفر دکاندار زیر بازارچه حمام موسوم به حسینعلی عطار، اکبر بینی پاره نجار و علی آقا کور دوچرخه ساز را تحریک و تطمیع می کنند تا نامه ای به بازپرس بنویسند که ما یک روز عصر سلطان نیک آئین، حسینعلی نیرو، حسن نوش آبادی، محمد هدشیان و غلامحسین حمال را دیدیم که از جلو دکان ما عبور کرده به منزل اسفندیار مجنوب رفته اند.

بازپرس اسفندیار مجنوب را احضار و بازجویی می کند مجنوب می گوید آن شب لجنه خیریه در منزل من بوده سلطان نیک آئین عضو لجنه خیریه نیست و مدتهاست به خانه من نیامده. بازپرس می گوید اگر ثابت شد دروغ می گوئی محکوم هستی مجنوب جواب می دهد چون بما فرموده اند (قطع حلقوم بهتر است از کذب مششوم) بنده هرگز دروغ نمی گویم قاضی زاهدی بازپرس تمام اعضای لجنه را احضار و بازجویی می کند صحت گفتار مجنوب ثابت می شود.

روز بعد شریفی رئیس کلانتری مجنوب را جلب نموده از ظهر تا غروب شش ساعت در کلانتری بازداشت کرده دو صفحه از او استنطاق می کند و سپس از سه نفر دکانداران بازجویی می نماید. جوابهایی که دکانداران می دهند با مفادنامه آنها مغایرت و اختلاف فاحش داشته. اکبر بینی پاره اظهار می دارد بنده که نگفته ام به منزل مجنوب رفته اند گفته ام از جلو دکان من عبور کرده اند. پس از تحقیق دقیق معلوم می شود نیک آئین و همراهان در شب هشتم خرداد صعود جمال مبارک دو شب بعد از واقعه قتل از زیر بازارچه عبور کرده به منزل هرمزدیار پیمان رفته اند. رئیس کلانتری که مرد شریفی بوده به مجنوب می گوید برای من ثابت و مسلم شد

که شما و سایر بهائیان بیگناه هستید و شاکیان و شهود از روی تعصب مذهبی می خواهند عده ای بیگناه را به زحمت بیندازند. غروب رئیس کلانتری مجنوب را آزاد می کند ولی بازپرس نیک آئین و غلامحسین حمال را در زندان نگاه می دارد. منسوبین نیک آئین و محفل روحانی یزد توسط محفل روحانی ملی به اولیا امور شکایت و تظلم می کنند. وزارت دادگستری پس از نه ماه جواد جهانشاهی بازپرس مرکز را برای رسیدگی به پرونده قتل محمد کوره پز به یزد اعزام می دارد. نصیری می نویسد:

قبیل از شرح اقدامات بازپرس اعزامی لازم می دانم تا آنجا که خبر دارم از اخلاق و صفات پسندیده جهانشاهی به اختصار بنویسم. فامیل جهانشاهی اهل آذربایجان و به حسن شهرت معروفند جواد جهانشاهی مردی صریح، رک گو، شجاع تا حدی بی ملاحظه و خودخواه بوده و از قضاوت خوشنام منزله و مورد اطمینان وزارت دادگستری بشمار می رفته است شاید انتخاب او برای این بوده که تحت تأثیر قرار نمی گرفته و دور از تعصب قضاوت می نموده است.

اقدامات جواد جهانشاهی

جهانشاهی دوز از هر گونه حب و بغض برای کشف جرم به تحقیق دقیق می پردازد دو برادر خشتمال محمد و علی را که در میبداز توابع یزد سکونت داشتند به دادرسی یزد احضار کرده بازجوئی می نماید. علی و محمد خشتمال اظهار می دارند سابقاً کوره آجرپزی باغ شیخ متعلق به محمد فخار بوده حاج حسین و رجب بابت طلب خود کوره را از او گرفته و به خودش اجاره داده بودند ولی دعوا و اختلاف حساب بین آنها ادامه داشت در شب قتل هنگام مجادله لفظی محمد فخار فحشهای رکیکی به حاج

حسین و رجب داد و آنها را به شدت عصبانی و خشمگین نمود که منجر بمنازعه شد. در حین زد و خورد بیلی که در دست حاج حسین بود به سر محمد فخار اصابت کرد و آن بدبخت کشته شد. تنها راهی که برای از بین بردن آثار جنایت بنظر حاج حسین و رجب رسید سوزانیدن جسد بود ولی آنها هرگز تصور نمی کردند که در آن نیمه شب پاسبانها می رسند و ما را دستگیر می کنند حاج حسین و رجب و من و برادرم چهار نفری متحدالقول شدیم که جریان قتل را به هیچکس بازگو نکنیم پس از اقرار و اعتراف صریح محمد خشتمال و جوابهای متناقض سه نفر دیگر جهانشاهی قرار تعقیب هر چهار نفر را صادر کرده با پرونده به طهران می فرستد و چون هیچ دلیل و اماره قانونی بر علیه نیک آئین و غلامحسین حمال پیدا نمی کند قرار منع تعقیب آنها را صادر کرده هر دو قرار را به تأیید دادستان می رساند و آنها را پس از نه ماه از زندان مرخص می کند.

مبری شناختن نیک آئین و غلامحسین حمال از تهمت و افترای ناروا و بی اساس سبب می شود که دوستان و بستگان آنها خشنود و سرافراز شده دسته دسته برای عرض شادباش به منزل او می رفتند ولی مفتریان و شهود کاذب و قاضی زاهدی بازپرس مغرض که رسوا و مفتضح شده بودند آرام ننشسته برای دوباره گرفتار نمودن نیک آئین و متهم کردن جهانشاهی قاضی شریف و پاکدامن به اخذ رشوه به تکاپو می افتند کسبه و تجار ثروتمند به خیال رسیدن به ثواب مبالغی جمع آوری نموده در یزد و طهران خرج می کنند تلگرافاً به دربار رضاشاه و وزارت دادگستری شکایت می کنند که جهانشاهی با دریافت رشوه با زور و تهدید از متهمین اقرار گرفته است. در زندان طهران هم چهار نفر زندانی مخصوصاً محمد خشتمال را وادار می کنند که مدعی شود آنچه اقرار کرده بی اساس بوده و بازپرس با زور و تهدید از او گرفته. پس از اندک زمانی محمد خشتمال که به ارتکاب قتل اقرار کرده بود در زندان طهران فوت می شود.

اعزام رضا لفظی بازپرس مرکز به یزد

با توجه به سابقه کلدرتی که وزیر دادگستری از جهانشاهی قاضی درستکار داشته رضا لفظی را مأمور رسیدگی به شکایت علیه جهانشاهی و قتل محمد فخار می نماید. لفظی از قضات متعصب بوده و نظر خوبی به جامعه بهائی نداشته برای این که بتواند بهائیان بیگناه را در مظان اتهام قرار دهد سه نفر مرتکبین قتل را که در طهران زندان بوده اند احضار و پس از مختصر بازجویی آزاد می کند. نیک آئین را که در آن موقع در طهران بوده پس از چند ماه آزادی دوباره بازداشت می نماید و به محل مأموریت خود روانه یزد می شود در یزد هم قرار توقیف غلامحسین جمال را صادر می کند. دشمنان و عبدالحسین آواره که به علت اخلاق و رفتار ناشایست از جامعه بهائی اخراج شده بود و در کمال خصومت با انتشار رديه ای بنام کشف الحیل و مجله نمکدان به انتقام جوئی سرگرم بوده بازپرس را احاطه کرده عده ای را وادار می کند با شکایت بی اساس و شهادت دروغ و نشر اکاذیب ذهن او را مشوب کرده او را تشویق و ترغیب می نمایند که حتی المقذور بهائیان بیگناه را در مظان اتهام قرار دهد و وانمود کند که نیک آئین و جامعه بهائیان یزد طراح نقشه قتل محمد فخار بوده اند تا بدینوسیله احساسات مذهبی عوام الناس ساده لوح را که از حقیقت واقعه بی خبر بوده اند علیه بهائیان برانگیزند و لطمه بزرگی به حیثیت و اعتبار جامعه بهائی وارد آورند.

بازداشت شبانه اعضای محفل روحانی یزد

لفظی برای کسب رضایت خاطر متنفذین، مردم متعصب یزد، فرار دادن متهمین واقعی از تعقیب و بد نام کردن جامعه بهائیان یزد بدون هیچ دلیل و مدرکی اعضای محفل روحانی و عده دیگری از بهائیان سرشناس و محترم را در مظان اتهام قتل محمد فخار قرار داده برای قدرت نمایی بدون ابلاغ احضاریه به شهربانی دستور می دهد عمداً در شب سوم اسفند ماه ۱۳۱۷ مطابق با شب اول محرم نامبرندگان زیرین:

- ۱- دکتر عبدالخالق ملکوتیان ۲- حاج محمد طاهر المیری ۳- اسفندیار مجنوب ۴- عبدالرزاق روحانی ۵- حسینعلی نیرو ۶- حسین شیدا ۷- محمد هدشیان ۸- جلال بینش ۹- ابوالحسن شاه یوسفی ۱۰- غلامحسین مسلمان را به شهربانی جلب کرده به زندان بیاندازند و آنها را در زندان به دست سارقین و جنایتکاران می سپارد که مراقب باشند با همدیگر صحبت نکنند.

میرزا محمد علی افغان و میرزا محمد حسین مهلوی را هم به معاونت در قتل متهم کرده با قید ضمانت آزاد می کند و به اداره دارائی دستور می دهد مهلوی کارمند اداره دارائی را منتظر خدمت کرده حقوقش را قطع نمایند. قرار تعقیب حاج محمد زائر و مهربان تشکر را صادر کرده با اخذ ضامن آنها را آزاد می گذارد.*

جلب میرزا حسن رحمانی نوش آبادی

لفظی به شهربانی شیراز دستور می دهد فاضل جلیل ناشر نفعات الله رحمانی نوش آبادی مقیم شیراز که مقارن با واقعه قتل محمد فخار در یزد بوده به شهربانی جلب

کرده تحت الحفظ به یزد بفرستند. شهربانی شیراز ایشان را سی و چهار ساعت بازداشت می نماید معظم له اظهار می دارد بنده گناهی نکرده ام که بترسم و فرار کنم با معرفی ضامن معتبر تعهد می سپارم خود به یزد بروم. شهربانی با این پیشنهاد موافقت می نماید نوش آبادی به دادسرای یزد می رود بلادرنگ لطفی پس از بازجویی مختصر ایشان را هم بر خیل محبوسین بیگناه می افزایشد. نوش آبادی هشت ماه در زندان یزد و چهارده ماه در زندان قصر طهران مشقتها و اهانت‌های زیادی را تحمل کرده سرانجام در دادگاه جنائی طهران برائت حاصل می نماید.

شرح خدمات برجسته آن جوهر خلوص، تواضع، وقار و متانت که تمام عمر پربارش در سفر و حضر با جدیت و شوق و ذوق بسیار برای نشر نفحات الله، هدایت و تبلیغ متحریران حقیقت، تعلیم و تربیت و تزئید معلومات امری جوانان بهائی گذرانیده در جلد دوم کتاب مصابیح هدایت به چاپ رسیده ذکر تمام فضایل و کمالات و صفات پسندیده معزی الیه از حوصله این کتاب خارج است. از درگاه خداوند بخشنده و مهربان مسئلت می نمایم روح پر فتوحش را قرین رحمت و آمرزش خود قرار دهد. یادش پیوسته گرامی باد.

اقدامات شصت روزه بازپرس در یزد

لطفی علاوه بر متهم کردن و شبانه به زندان انداختن افراد مظلوم و بیگناه با تشویق عبدالحسین آواره دو نفر از معاندین بنام محمد علی معروف به حاجی بابی نوه علی اکبر حکاک شهید و حسین کُرد حمامی و عده ای دیگر از جُهلال متعصب را مأمور می کند تا بجای پاسبان همراه بازپرس با خشنونت منازل و تجارتخانه احباء را تفتیش و بازرسی کرده موجبات ترس و وحشت خانواده محبوسینی که سرپرست آنها در زندان یزد گرفتار بوده اند فراهم نماید. بازپرس دو بار دفاتر و اسناد تجارتخانه

هرمز دیار پیمان بازرگان معتبر و محترم را بازرسی و با دفاتر و مکاتبات سرورش نجمی که با سلطان نیک آئین مراودات تجارتنی داشته اند ضبط و ضمیمه پرونده کرده در حالیکه مدارک مذکور هیچ ارتباطی با پرونده قتل کوره پز نداشته این اقدامات فقط برای هتک حیثیت و لطمه زدن به اعتبار و آبروی بازرگانان محترم بوده است.

به دستور بازپرس محبوسین از ملاقات بستگان و دوستان، مطالعه نامه و کتاب و روزنامه ممنوع می شوند. ۵۵ روز زندان مشقت باری را با توهین و تحقیر می گذرانند منظور بازپرس این بوده که شاید بتواند در دفاتر تجار ارقام و مدارکی به دست بیاورد که حاکی از پرداخت رشوه به جهانشاهی باشد ولی نتوانسته حتی یک اماره و دست آویز پیدا کند و اکاذیب شهود را ثابت نماید زیرا آنها که حساب پاک است از محاسبه چه باک است. پس از ۵۵ روز که متهمین بیگناه در زندان گرفتار بودند لطفی قرار منع تعقیب ابوالحسن شاه یوسفی و عبدالرزاق روحانی دو اچی را صادر می نماید و از دکتر عبدالخالق ملکوتیان، اسفندیار مجنوب و جلال بینش هر کدام مبلغ دو هزار تومان ضامن می گیرد و آنها را از زندان آزاد می کند.

در حالیکه رضا لطفی در خصوص رابطه قتل کوره پز با بهائیان هیچ دلیل و قرینه و مدرکی ارائه نداده فقط مدیون بودن مقتول را به نیک آئین به تنهایی مثبت اتهام قتل دانسته چرا بدهکاری مقتول را به مالکین کوره که منجر به زد و خورد و قتل او شده دلیل بر ارتکاب جرم ندانسته و قرار منع تعقیب آنها و علی خشتمال شریک جرم را صادر نموده است با این همه اقدامات خشنونت آمیز و مزاحمت‌های غیرقانونی و تحریک احساسات مذهبی مردم متعصب که از حقیقت واقعه بی خبر بودند مطلقاً توفیقی برای تحصیل دلیل و قرینه حاصل نکرده فقط برای متهم کردن اشخاص محترم و شریف جز از بهائی بودن تقصیری را اثبات نکرده است.

بازگشت بازپرس به طهران

لطفی با پرونده سازی علیه جهانشاهی قاضی با وجدان و درستکار و متهم کردن عده ای افراد بیگناه و پایمال کردن خون کوره پزی فقیر و بینوا قاتلین واقعی را از تعقیب و مجازات رها کرده با دامنی آلوده به گناه و کوله باری مملو از ناله و آه از یزد رخت سفر می بندد و رهسپار طهران می شود تا گزارش فتوحات خود را به عرض عبدالعلی لطفی پدرش قاضی عالی رتبه و اولیای وزارت دادگستری برساند. در طهران هرمزدیاری پیمان عضو سابق محفل روحانی یزد را که به تجارت مشغول بود احضار می کند و قرار تعقیب و بازداشتش را صادر کرده در ردیف سایر متهمین قرار می دهد.

برکناری جهانشاهی از خدمت قضائی

متنفذین یزد از یک سو و عبدالعلی لطفی پدر رضا لطفی قاضی عالیرتبه آن زمان و وزیر دادگستری کابینه دکتر مصدق از سوی دیگر با کوشش زیاد و اعمال نفوذ، جهانشاهی بازپرس پاکدامن و بیگناه را به تخلف متهم کرده از خدمت قضائی برکنار و گرفتار می کند تا هیچ یک از قضات دادگستری یزد و مرکز را جرأت ایراد و اعتراض بر اعمال خلاف قانون فرزندش نباشد اما با تمام جد و جهد نمی تواند احکام ناحقی را که فرزندش صادر کرده بود بر کرسی حق بنشانند زیرا سرانجام تمام متهمین پس از تحمل سالها مشقت و زحمت زندان از اتهام دروغ و ناروا برائت حاصل می کنند و غرض ورزی رضا لطفی ثابت و مسلم می گردد.

احضار متهمین به طهران

اسفندیار مجذوب می نویسد:

دادگاه عالی جنائی طهران مهربان تشکر عضو سابق محفل روحانی یزد و محمد زائر و سایر متهمین را که با قید ضمانت آزاد بودند بدفعات متعدد به طهران احضار می کند ولی هر دفعه به بهانه کامل نبودن تحقیقات بدفع الوقت می گذراند آخرین دفعه متهمین و محبوسینی را که در حدود دو سال در زندان مخوف یزد و زندان قصر با تحقیر و توهین بازداشت بودند احضار می کند تا وکلای مدافع خود را تعیین نمایند. محفل روحانی ملی عبدالله منجمی را برای کمک و راهنمایی به متهمین انتخاب می نماید با صلاحدید ایشان چهار نفر از وکلای مبرز و مشهور طهران ارسلان خلعتبری، محمد علی دادخواه و نقابت تعیین می شوند دکتر الکساندر آقایان ارمی هم وکالت اسفندیار مجذوب و مهربان تشکر و هرمزدیاری پیمان را که زردشتی نژاد بودند قبول می کند سزاوار و ادیب رضوی یزدی به وکالت از شاکی خصوصی انتخاب می شوند.

درگذشت حسین شیدا در زندان قصر

حسین شیدا که در اثر سوء نیت و قضاوت مغرضانه رضا لطفی بازپرس در شب سوم اسفند ماه ۱۳۱۷ در یزد به زندان می افتد او را همراه سایر متهمین بیگناه به زندان شهربانی طهران و سپس به زندان قصر منتقل می کنند به علت کثرت محبوسین در محیط نامساعد زندان که فاقد اصول بهداشت بوده به بیماری تیفوس که ناقل آن شپش است مبتلا می شود و در اثر بی توجهی قبل از شروع دادرسی روح پاکش از

این زندگانی مشقت بار به ملکوت ابدی صعود می نماید نامش زنده و یادش پیوسته گرامی باد.

دادرسی سیری

در روز بیست و ششم آذرماه ۱۳۱۹ شمسی دادگاه عالی جنائی در طهران به ریاست عاصمی و چهار نفر قضات دادگاه و شهشهرانی دادستان استان مرکز با حضور ۶ نفر متهمین که از اسفند ماه ۱۳۱۷ در یزد زندانی شده و هنوز در زندان طهران گرفتار بودند به اسامی زیر:

- ۱- سلطان نیک آئین ۲- حاج محمد طاهر مالمیری ۳- ناشر نجات الله حسن رحمانی نوش آبادی ۴- حسینعلی نیرو ۵- محمد هدشیان مباشر نیک آئین ۶- غلامحسین حمال و ۷ نفر متهمینی که با سپردن ضامن آزاد بودند به شرح ذیل:
- ۱- میرزا محمد علی فلاّح افنان ۲- میرزا محمد حسین مهدوی افنان ۳- دکتر عبدالخالق ملکوتیان ۴- اسفندیار مجنوب ۵- جلال بینش ۶- حاج محمد زائر ۷- مهربان تشکر ۸- هرمزدیار پیمان و وکلای مدافع طرفین برای رسیدگی به پرونده قتل محمد فخار تشکیل می شود.

هر روز صبح متهمین را از زندان قصر در حالیکه زنجیر بر پایشان بسته بودند با تحقیر و توهین تحت الحفظ به دادگاه می آوردند و پس از تعطیل جلسه به همان ترتیب به زندان بر می گردانند. دادرسی سری شش روز طول می کشد. پس از معرفی متهمین و قرائت کیفر خواست دادستان به بحث دربارہ کیفر خواست می پردازد. ادیب رضوی یکی از وکلای شاکی خصوصی به منظور مشوب کردن اذهان قضات و تحریک احساسات مذهبی آنها علیه متهمین اظهار می دارد که چون

محمد فخار مسلمان مؤمنی بوده که به بهائیان فحش می داده این متهمین نقشه قتل او را طرح کرده در نهایت قساوت او را کشته و برای امحاء آثار جنایت خود جسدش را در شعله آتش کوره انداخته اند. میرزا محمد علی افنان فلاّح آهسته به ارسلان خلعتبری وکیل مدافع خود می گوید از جنابعالی خواهش می کنم در موقع دفاع تذکر بدهید که فرمایشات وکیل شاکی خصوصی سراسر دروغ و تهمت بی اساس است که بواسطه تعصب مذهبی ما را متهم کرده اند زیرا در کتاب مستطاب اقدس که حاوی حدود و احکام شرعی دیانت بهائی است به موجب این آیه "قد حُرّم علیکم القتل و الزنا ثم الغیبتہ و الافتراء اجتنبوا عما نهیتم عنه فی الصحائف و الالواح". محال است ما بر خلاف این حکم صریح و قاطع رفتار کنیم. ما محمد فخار را هرگز ندیده و سر و کاری با او نداشته ایم و در قتل او شرکت و مداخله نکرده ایم.

دفاع نقابت

نقابت اظهار می دارد بنده دربارہ جواد جهانشاهی دقیقاً تحقیق کرده ام برایم محرز و مسلم شده که جهانشاهی کاملاً بی تقصیر بوده در بازپرسی و کشف جرم دور از هر گونه حب و بغض عادلانه منطبق با موازین قانونی اقدام کرده است و ادعای دو نفر مالکین کوره و دو برادر خشتمال مبتنی بر تهدید و ارباب توسط بازپرس کذب محض است زیرا اگر آنها راست گفته اند چرا بلافاصله به دادستان و رئیس دادگاه شهرستان یزد شکایت نکرده اند، چرا وقتی آنها را به زندان طهران منتقل کردند به اولیای وزارت دادگستری شکایت نکرده و پس از مدتی که آنها را وادار به ادعای دروغ کرده اند مبادرت به شکایت نموده اند. بنده اطمینان دارم آن قاضی شریف و پاکدامن قربانی اغراض متنفذین و دشمنانش شده بدون جهت او را از خدمت قضائی

برکنار کرده اند. از قضات محترم تقاضا دارم زحمت مطالعه دقیق پرونده را بر خود هموار فرمایند تا یقین حاصل کنند که کوچکترین دلیل و اماره قانونی علیه موکلین بنده در پرونده پیدا نخواهند کرد.

دفاع دکتر الکساندر آقایان ارمنی

وکیل مدافع مجنوب، تشکر و پیمان اظهار می نماید با آنکه قاضی زاهدی سعی زیاد نموده تا بهانه ای بر علیه موکلین من پیدا کرده آنها را متهم و گرفتار سازد دلیلی علیه آنها نیافته و آزادشان نموده و شریفی رئیس کلانتری یزد هم پس از توقیف مجنوب و چندین ساعت تحقیق کامل از او بر بیگناهی آنها صحه گذارده است.

مزاح دکتر عبدالخالق ملکوتیان

رئیس دادگاه از دکتر ملکوتیان سنوال می کند آیا شما حقیقتاً از قتل محمد فخار بی خبر بودید؟ دکتر که مرد شوخ و مزاحی بود پاسخ می دهد اگر جنابعالی قلم خود را روی میز بگذارید و قول بدهید برایم پرونده سازی نمی فرمائید جواب شما را عرض خواهم کرد پس از اینکه رئیس دادگاه قول مساعد می دهد دکتر ملکوتیان اظهار می دارد هر پزشکی از صمیم قلب سعی و کوشش می کند بیمارانش را معالجه نماید اگر مریض بهبودی یابد می گویند خداوند او را شفا بخشیده چون خداوند جان می دهد و جان می ستاید ولی اگر بیماری به مرض لاعلاج مبتلا شود و جد و جهد پزشک به جایی نرسد و مریض فوت شود بستگانش طبیب را مقصر

می دانند حتماً بستگان بیماران من هم که علاج نشده اند مرا مقصر می دانند این دفعه محمد فخار را کشتم ببینم چه تفاوتی با مرگ بیمارانم دارد می بینم خیلی گران برایم تمام می شود قضات و حضار به خنده می افتند.

دفاع حاج محمد طاهر مالیری

رئیس دادگاه از ایشان سنوال می کند آیا قتل کوره پز را که به شما نسبت داده اند دروغ است؟ حاج محمد طاهر مالیری جواب می دهد صد البته که دروغ است زیرا بنده هرگز محمد کوره پز را ندیده و نمی شناختم. شنیده ام آدم مظلوم و فقیری بوده و هرگز به ما فحش نمی داده در مرحله اول بازجویی هم مرتکبین جنایت چنین ادعائی نکردند بعداً یادشان داده اند که این دروغ را بگویند و با آنکه در دو مرحله به قتل اقرار و اعتراف کرده اند منکر آن بشوند. باید عرض کنم مردم جاهل و متعصب یزد که از حقیقت بی خبرند به خیال واهی و باطل خود قتل ما را جایز و خوردن مال ما را حلال می دانند و هر گونه اذیت و آزار و تهمت و افتراء را درباره ما روا می دارند اگر به تاریخ مراجعه کنید ملاحظه خواهید فرمود هزاران بهائی که تا کنون شهید شده اند در کمال تسلیم و رضا جان داده اند. در سال ۱۳۲۱ هجری قمری در ظرف سه روز چهل و هفت خانه متعلق به بهائیان را غارت کردند هشتاد و چهار نفر پیر و جوان و طفل صغیر را با نهایت سنگدلی و قساوت به شهادت رسانیدند وقتی سید حسن حداد می خواست جناب استاد رضا را شهید کند به او اظهار می دارد حضرت بهاء الله فرموده اند دست قاتل خود را باید بوسید و رقص کنان به میدان بلا شتافت. اول استاد رضا دست او را بوسید و بعد آن جلاد بی رحم ایشان را شهید نمود و احساس خجالت و تنبه ننمود. هنگامی که ۱۷ نفر تفنگچی

می خواستند شاطر حسن منشادی را شهید کنند مقداری نبات از جیب خود بیرون آورده بین قاتلین سنگدل تقسیم می کند و می فرماید اول دهان خود را شیرین کنیید بعد مرا بکشید قاتلین نبات ها را خوردند و سپس ایشان را به گلوله بستند.

دفاع ارسالن خلعتبری

وقتی نوبت دفاع به خلعتبری می رسد داد سخن داده اظهار می دارد هر وکیلی موظف است با سعی و کوشش از موکل خود دفاع کند ولی نباید با سفسطه و مغلظه موجبات انحراف نظر قضات را فراهم کند سپس به آیه کتاب اقدس استناد کرده می گوید در این آیه غیبت و افترا هم در ردیف معاصی کبیره قرار گرفته ما هم که مسلمان هستیم باید احکام قرآن مجید را اطاعت کنیم و تهمت و افترا به دیگران تزئیم با توجه به محتویات پرونده با دلیل متقن و برهان قاطع بیگناهی موکلین خود را ثابت می کند.

دفاع محمد علی داد خواه

دادخواه با متانت و وقار به دفاع از موکلین خود پرداخته اظهار می دارد هر قاضی صالح و منصفی پرونده را مطالعه نماید ملاحظه خواهد کرد که فقط در اثر تعصبات مذهبی موکلین مرا بدون دلیل و اماره متهم و گرفتار کرده اند از قضات تقاضا می کند خداوند علیم و خبیر را ناظر اعمال خود دانسته حکم عادلانه صادر فرمایند.

اعلام ختم دادرسی و صدور حکم

پس از شش روز دادرسی غیر علنی پایان می پذیرد دادگاه نیک آئین و محمد هدشیان مباشر او و غلامحسین حمال را هر یک به ده سال حبس محکوم می کند ولی سایر بهائیان را که متهم به ارتکاب قتل بودند تبرئه می نماید. متهمین و وکلای مدافع محکومین ضمن اعتراض مستند بر رأی دادگاه از دیوان عالی کشور تقاضای رسیدگی فرجامی می نمایند. دیوان عالی کشور حکم برائت تبرئه شدگان را ابرام و حکم محکومیت محکومین را نقض می نماید.

صفات پسندیده سلطان نیک آئین

احمد نصیری می نویسد:

نیک آئین مردی محترم، مهربان، مؤدب و خوش مشرب بود علاوه بر اینکه یکی از افراد فعال و خلوم جامعه بهائیان یزد بود در تجارت و معاملات خوشنام و در امور عام المنفعه کوشا و موفق بود. در سال ۱۳۱۲ خورشیدی که من به بازپرسی دادرسی یزد منصوب شدم با آشنائی قبلی گاهی برای راهنمایی و کمک به مردم گرفتار به دادگستری می آمد من از دیدارش مسرور می شدم دیری نگذشت که به علت ابتلای به بیماری مالاریا تقاضای انتقال کرده به آبادان رفتم چند سال بعد شنیدم آن وجود شریف را به معاونت در ارتکاب قتل متهم کرده به زندانش انداخته اند.

ملاقات با نیک آئین در زندان قصر

نصیری می نویسد:

روزی در اوایل پائیز ۱۳۲۰ خورشیدی به اتفاق سه نفر از دوستانم به زندان قصر رفتیم آن مرد شریف بی تقصیر هنوز هم پس از تحمل آنهمه مشقت و زحمت و اهانت‌های بی حد و حساب با قیافه ای خندان با ما مواجه شد با گرمی به صحبت پرداخت حسن اخلاق و ایمان و توکل از سیما و گفتارش پیدا بود شکیبائی و تسلیم و رضایش در برابر مقتدرات حیرت آور و قابل تقدیر و ستایش بود من هرگز قیافه ملکوتی و خاطره دیدار آن بزرگوار را فراموش نمی کنم.

نقض حکم در دیوان عالی کشور

دیوان عالی کشور حکم محکومیت سلطان نیک آئین، محمد هدشیان و غلامحسین جمال را نقض با ارجاع کرده پرونده را برای رسیدگی مجدد به دادگاه عالی جنائی اصفهان ارسال می دارد و در دی ماه ۱۳۲۱ خورشیدی دادگاه جنائی اصفهان حکم برائت نامبردگان را صادر می کند پس از ۵۵ ماه که مشقت های وصف ناپذیر زندان را تحمل کرده بودند از زندان آزاد می شوند سرانجام با صدور حکم برائت تمام بهائیان بیگناه و یک نفر مسلمان بی تقصیر بطلان قضاوت‌های مغرضانه قاضی زاهدی و رضا لطفی ثابت و محقق می گردد.

مهاجرت نیک آئین به پاکستان

اسفندیار مجنوب می نویسد:

نیک آئین پس از تحصیل برائت ترک یار و دیار کرده به عزم مهاجرت رهسپار کویته پاکستان می گردد با سایر مهاجرین در آنجا موفق به تشکیل محفل روحانی و سایر مؤسسات امری می شوند. دیری نمی گذرد که در اثر سکتة قلبی بدروء حیات گفته روح پاکش از این خاکدان فانی به ملکوت باقی الهی صعود می کند جسد مطهرش را طبق احکام دیانت بهائی در گلستان جاوید محل هجرت به خاک می سپارند نام نیکش الی الابد در صفحات زرین تاریخ بهائی ثبت می گردد.

شرح حال میرزا محمد حسین مهدوی افغان

مهدوی نوه جناب حاجی میرزا محمد تقی وکیل الدوله بود پس از خاتمه تحصیل از کالج آمریکائی طهران به موطن خود یزد مراجعت کرده در اداره دارائی استخدام می شود. ایشان مردی مؤمن، موقر، مؤدب با کمال و خوش خط بود. در اسفند ماه سال ۱۳۱۷ شمسی در مظان اتهام قتل محمد فخرار قرار می گیرد به دستور لطفی بازپرس از کار برکنار شده حقوقش را قطع می کنند پس از تحصیل برائت از اتهام واهی با خط زیبای خود عریضه ای به حضور مبارک حضرت ولی امرالله عرض نموده تقاضای صدور اجازه تشریف می کند. در خرداد ماه سال ۱۳۲۰ که از یزد عازم زیارت بوده بعضی از فامیل افغان یزد فرصت را مغتنم شمرده الواح خط اصل را که سالها نگهداری کرده بودند توسط ایشان تقدیم می کنند. اولین دفعه که افتخار تشریف نصیب مهدوی می گردد الواح مزبور را به حضور مبارک تقدیم می نماید.

حضرت ولی امرالله می فرمایند فردا به بیت مبارک حضرت عبدالبهاء بیائید. مهلوی آنشب را تا صبح با دلهره و تشویش خاطر می گذراند پیش خود فکر می کند مگر من چه خطائی کرده ام که به تنهائی احضارم فرمودند. صبح روز بعد در وقت مقرر به خاکپای حضرت ولی امرالله مشرف می شود با تفقد و بنده نوازی ستوال می فرمایند آیا این الواح را صاحبانش با میل و رغبت توسط شما فرستاده اند؟ از شنیدن بیان مبارک نگرانش برطرف گشته با سرور موفور به شرف عرض مبارک می رساند که فامیل افنان الواح خود را در کمال رضایت با طیب خاطر تقدیم کرده اند. مولای رشوف و مهربان می فرمایند بسیار خوب دستور می دهم این الواح را بنام فامیل افنان در محفظه آثار نگهداری کنند.

مهلوی برای امتثال امر مطاع مبارک حضرت ولی امرالله در سال ۱۳۲۳ به تنهائی عازم مهاجرت به کویته می شود پس از دو سال که در محل هجرت مستقر شده بود به یزد مراجعت نموده در سال ۱۳۲۶ شمسی به اتفاق همسر خود فریده خانم افنان و تنها فرزندشان فرهنگ افنان و خانم ملک افنان همشیره همسرشان به کویته بر می گردند و وسیله مسافرت مستخدم باوفای خود غلامعلی را هم فراهم نموده و او هم بعداً به کویته می رود. مهلوی در عید رضوان سال ۱۳۲۷ به عضویت محفل روحانی محل انتخاب می شود در کویته با دو نفر از احباب شرکتی تشکیل داده به تجارت مشغول می شوند مقدار زیادی چای از یک بازرگان هندی در کلکته خریداری کرده برای فروش به ایران می فرستند وقتی مأمورین گمرک زاهدان صندوقهای چای را باز می کنند مشاهده می نمایند که بازرگان متقلب به جای چای خاک اره و برگ سوخته درخت حمل کرده بوده به مأمورین گمرک اظهار می دارند به مصداق شعر (شه از ملک ویران نخواهد خراج) شما نباید از ما عوارض گمرکی بگیریید متأسفانه به اصرار آنها ترتیب اثری نداده معادل چای مرغوب عوارض گمرکی می گیرند از این تجارت تمام سرمایه آنها از بین می رود و متضرر می گردند.

در سال ۱۳۳۰ شمسی فریده خانم که از فشار خون مریض شده بودند در گرمای شدید کراچی طاقت نیاورده با تجویز پزشک همراه خانم ملک به یزد مراجعت می کنند. چندی بعد مهلوی فرزند خود فرهنگ افنان را برای ادامه تحصیل به لندن فرستاده و خودش یکسال بعد به تنهائی به چیتاگانگ CHITAGONG به پاکستان شرقی می رود ولی در اثر ضرری که متحمل شده بود و سرمایه ای نداشت که به تجارت ادامه دهد ناچار به یزد مراجعت می کند و از درآمد املاک مزروعی اصرار معاش می نماید.

در تیر ماه ۱۳۳۵ شمسی والده مکرمه ایشان سرکار لقائیه خانم افنان صبیبه جناب میرزا محمد تقی وکیل الدوله و دخترشان فرنگیس خانم افنان و دو نفر دیگر از فامیل افنان (طاهره خانم مهلوی و فرزند یکساله مشارالیها بنام حسام) در سیل بنیان کن ده بالا منطقه بیلاقی یزد غرق گشته جان به جان آفرین تسلیم کردند. فریده خانم در سال ۱۳۳۵ شمسی در طهران صعود می کند مهلوی در تابستان ۱۳۵۸ شمسی که برای رسیدگی به امور زراعت املاک خود به قریه خرمی از توابع ده بید رفته بود پاسداران انقلاب در یزد وحشیانه به خانه ایشان هجوم کرده پس از غارت تمام اثاث البیت و کتب نفیس و اشیاء قیمتی خانه را تصرف می کنند و خانم ملک را که بیش از هشتاد سال داشت و در اثر ابتلای به آبله نابینا شده بود از خانه بیرون می کنند. خانم ملک اجباراً چند روزی در خانه مستخدم خود غلامعلی بسر برده به طهران می رود و دیری نمی گذرد که دار فانی را وداع می گوید. دادگاه انقلاب اسلامی یزد خانه یزد و باغ و اراضی مهدی آباد و ده بالا و املاک خرمی را مصادره می کند.

مهلوی که در یزد تأمین جانی و مالی نداشته چند ماهی در طهران سرگردان بود بالاخره به پاکستان رفته نه ماه در پاکستان توقف نموده تا به ضمانت فرهنگ افنان

یادآوری

لازم است از خادم صدیق و وظیفه شناس مرحوم عزت الله طالب علیه رحمت الله ذکر خیری بنمایم و خدمات بی شائبه چندین ساله آن مرد مخلص و افراد خانواده اش را در حظیره القدس طهران یادآوری و تقدیر و تمجید نمایم. ایشان در کمال جدیت باغبانی، گل کاری و محافظت از حظیره القدس را به عهده داشت و در تمام مدتی که متهمین بیگناه یزد به اتهام معاونت در قتل محمد فخار در زندان بودند به دستور محفل ملی هر روز همسر باوفایش با طیب خاطر غذای محبوسین را طبخ و مهیا می کرد و هرگز در انجام این کار یک نواخت پر زحمت قصور نمی ورزید و زبان به شکایت نمی گشود. شوهر محترمش هم هر روز با دوچرخه غذای مهیا شده را به زندان قصر که چند کیلومتر با شهر فاصله دارد می برد و گاهی که در اثر مشغله زیاد در تابستان موفق به انجام این کار نمی شد فرزند برومندش امین الله طالب که خوشبختانه هم اکنون در منچستر اقامت دارند و به خدمت امرالله مشغول است به جای پدر بزرگوارش این وظیفه را انجام می داد. امیدوارم روح پاک آن متساعد الی الله قرین آمرزش و بخشش الهی بوده باشد.

ویزای اقامت انگلیس را دریافت کرده به لندن آمد و معلوم شد در پاکستان به بیماری سل مبتلا شده بود پس از معالجه در بیمارستان بهبودی حاصل کرد.

سرانجام پس از تحمل آنهمه صدمات و ناملایمات با ایمان کامل و تسلیم و رضا به تقدیرات الهی در روز بیست و هفتم فروردین ۱۳۶۷ شمسی روح پر فتوحش به ملکوت ابهی صعود نمود پیکرش را در جوار مرقد مبارک حضرت ولی امرالله به خاک سپردند. یادش گرامی باد چنانکه گفته اند:

هر که در این بزم مقرب تر است
جام بلا بیشترش می دهند

موقعیت ابرقو

در سالها قبل ابرقو شهر کوچکی از بخش های شهرستان یزد بود که در سر راه شیراز و آباده به یزد و کرمان در حاشیه کویر در جنوب یزد واقع است. فاصله ابرقو تا یزد ۲۱۸ کیلومتر، تا ده بید ۱۲۰ کیلومتر و تا آباده ۷۲ کیلومتر است. جمعیت ابرقو تقریباً بیست هزار نفر بود هوای ابرقو در تابستان گرم و اراضی آنجا حاصلخیز است روستاهای ابرقو از آب قنوات مشروب می شد اکثر سکنه ابرقو به کشاورزی اشتغال داشتند. محصول عمده ابرقو گندم، جو، پنبه، روناس و میوه جات بود. روناس که در صنعت رنگ رزی بکار می رود دارای رنگ قرمز ثابت است که برای رنگ کردن پشم در قالی بافی استعمال می شود. زنان روستائی در صنعت دستی کرباس بافی مهارت داشتند و کرباس ابرقو از نوع مرغوب و مشهور بود.

در دوران ملوک الطوائفی مردی با تدبیر و مقتدر بنام احمد خان ابرقوئی از میان اهالی ابرقو برخاسته دو قلعه با حصارهای مرتفع و برج و با روی محکم بنا کرده تا از هر گونه تعرض و تجاوز مصون و محفوظ باشد پس از جمع آوری عده ای سوار و تفنگچی با ابراز لیاقت از ظل السلطان حاکم مستبد اصفهان لقب سالار نظام گرفته و بر طبق مرسوم آن زمان با تقدیم هدایای نفیس و گرانبها به نام پیش کشی به ظل السلطان و حکام یزد به سمت حاکم مطلق العنان منطقه ابرقو منصوب شده و از حمایت آنها برخوردار بوده و برای جلوگیری از حمله و تجاوز راهزنان مسلح به کاروانها و مسافرین بر جاده ابرقو نظارت و تسلط کامل داشته و از ثروتمندترین و متنفذترین مالکین آباده بوده است.

قساوت بی نظیر

در اسفند ماه سال ۱۲۸۰ شمسی ناشر نفعات الله آقا میرزا محمود زرقانی برای ملاقات و تشویق احباء از اصفهان به آباده می رود چند روزی در آباده توقف نموده سپس از راه ابرقو به صوب یزد رهسپار می شود. در سر راه خود در قریه اسفند آباد پنج فرسخی ابرقو دو هفته در منزل یکی از مؤمنین بنام آقا سید جعفر رحل اقامت می افکند و در جلسات تبلیغی که در منزل مشار الیه منعقد می شده به هدایت و ارشاد نفوس می پرداخته است. حاج اسمعیل کدخدای اسفندآباد که باطناً جاسوس میرزا عبدالغنی مجتهد بوده در جلسات تبلیغی حاضر می شده و ظاهراً وانمود می کرده که مشتاق تحری حقیقت است ولی جریان را به مجتهد خبر می داده بطوریکه آتش عناد و خصومت مجتهد را شعله ور می سازد.

میرزا عبدالغنی از سالار نظام حاکم ابرقو مصراً تقاضای توقیف آقا میرزا محمود را می کند. سالار نظام چند نفر از سواران خود را برای دستگیری آقا میرزا محمود به اسفندآباد اعزام می دارد اما قبل از اینکه مأمورین به اسفندآباد برسند آقا میرزا محمود اسفندآباد را ترک کرده به طرف یزد روانه شده بوده است. مأمورین که دسترسی به او پیدا نمی کنند میزبان ایشان آقا سید جعفر و آقا سید محمد زمان صباغ را که هر دو از مؤمنین مشهور بودند توقیف می کنند و با اخذ مبالغی وجه نقد آنها را تحت الحفظ با تحقیر و توهین و زجر و شکنجه به ابرقو برده در زیر زنجیر به زندان می اندازند.

در روز اول فروردین ۱۲۸۱ شمسی که سالار نظام حاکم ابرقو و زعمای قوم و علما برای عرض تبریک عید نوروز به منزل میرزا عبدالغنی مجتهد می روند راجع به دو نفر زندانی مظلوم مشورت کرده تصمیم می گیرند که آنها را از زندان به منزل مجتهد

بیاورند تا مجتهد به بازجوئی از آنها بپردازد اگر معلوم شد مسلمان نیستند مجتهد آنها را به کیفر برساند.

مجتهد دستور می دهد آن دو مظلوم بی پناه را از زندان به منزل او بیاورند. از آقا سید جعفر سؤال می کند مردم می گویند تو بابی شده ای، آقا سید جعفر پاسخ می دهد بنده بابی نیستم مجتهد می گوید اگر بابی نیستی چرا مبلغ آنها را دو هفته در خانه ات پذیرائی کرده ای که مردم را گمراه کند. آقا سید جعفر در کمال شجاعت و بی باکی اظهار می دارد آن شخص محترم مبلغ بهائیان بود کسی را گمراه نمی کرد من هم بهائی هستم. مجتهد می پرسد مگر میان بابی و بهائی فرق است؟ آقا سید جعفر جواب می دهد بله فرق بسیار است. مجتهد سؤال می کند مگر دین اسلام چه عیبی داشت که آنرا رها کرده و بهائی شده ای؟ آقا سید جعفر پاسخ می دهد مگر دین حضرت مسیح چه نقصی داشت که شما آنرا کنار گذاشته مسلمان شده اید کمال دین مسیح این بوده که شما مسلمان شده اید هر کس در دیانت مسیح توقف کرده و به دین مقدس اسلام مشرف نشده در جهل و نادانی باقی مانده کمال دین اسلام هم این بوده که بنده به دیانت بهائی اقبال نموده ام. بعد از آقا سید محمد زمان صباغ سؤال می کند او هم جواب می دهد بنده هم بهائی هستم. با زشت ترین کلمات و رکیک ترین عبارات که نثار آن دو بزرگوار می نماید به دستور او اطرافیانش با مشمت و لگد به جانانشان افتاده آنها را به زندان می اندازد و دستور می دهد از زجر و شکنجه آنها قصور نوزند با خط خود فتوای قتل آنها را می نویسد و برای اجرا نزد سالار نظام حاکم ابرقو می فرستد.

چون سالار نظام می خواسته تمام اهل ابرقو در کشتن آنها شرکت داشته باشند سیزده نوروز را که تعطیل عمومی و روز جشن و شادی مردم بوده مناسب ترین روز می داند دستور می دهد آن دو اسیر زندانی را به دست جهال بی انصاف بسپارند تا آنها را مهار نموده و وارونه بر گاو سوار کرده در نهایت اذیت و آزار در کوچه و بازار

می گردانند در حالیکه عده ای چنگ و دف می زدند و گروهی طبل و شیپور می نواختند و فریاد مردان و هلهله زنان به اوج آسمان می رسید آن دو اختر تابان آسمان عشق و ایمان حضرت رحمان را به محل شهادت برده و در دو طرف دروازه کاروانسرای آویزان می کنند و دژخیمی ددمنش که میخ آهنینی در دست داشته با چکش در پیشانی آقا سید محمد زمان صباغ فرو می کند گوش های ایشان را قطع کرده با ریسمانی به آن میخ می آویزد و ایشان را مجبور می کند تا گوش های بریده خود را بخورد و همراه مردم خونخوار کف بزند چون آن بزرگوار بیش از آن طاقت تحمل آنهمه زجر و شکنجه را که قلم از شرحش عاجز است نمی آورد روح پر فتوحش از قفس تن رها می شود و به سرای باقی الهی پرواز می کند. شهادت آقا سید محمد زمان آتش کینه و عداوت ستمکاران سنگدل را اطفاء نموده جسم بیجاناش را آنچنان با نفت می سوزانند که بستگانش فقط چند قطعه استخوان نیم سوخته متلاشی شده را گرد آوری نموده در زیر خاک مدفون می سازند.

سفاکان غدار با کارد و چاقو وساطور بدن آقا سید جعفر را شرحه شرحه کرده یک دست ایشان را قطع می کنند او هم در اثر جراحات و شکنجه های غیر قابل تحمل و جانگداز جان به جان آفرین تسلیم می نماید. ستمکاران پیکر مجروحش را در بیابان انداخته خروارها سنگ و کلوخ روی آن می ریزند.

مردم متعصب و از خدا بی خبر ابرقو آن روز را با عیش و شادی گذرانیده به یکدیگر تبریک و شادباش می گفتند که الحمدلله میرزا عبدالغنی در ترویج شریعت الله کوشید و خدمت بزرگی به شریعت و دین و آئین محمدی فرمود طومار بهائیان را بهم پیچید و اساس آئین آنها را از بیخ و بن برکند.

شب هنگام که هوا تاریک شده بود مادر داغ دیده آقا سید جعفر با دو نفر از بانوان موقنه محترمه برای پیدا کردن جسد فرزند دلبنده خویش به بیابان می روند ولی چیزی نیافته مایوسانه مراجعت می کنند دوباره شبی دیگر با بانوان مهربان و